

مسأله راه حج در مناسبات حکومت‌های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)

مقصود علی صادقی^۱

چکیده

همچون امروز، در جهان گذشته نیز توسعه‌طلبی دولت‌ها معمولاً نیازمند توجیهات مشروعیت بخش بود. این توجیهات بیش از آنکه بازتاب همه واقعیت باشد بهانه و دستاویز بود. در آن روزگاران یکی از مهم‌ترین بهانه‌های توسعه‌طلبی حکومت‌ها دستاویزهای دینی بود. از جمله در میان حکومت‌های مسلمان نیز معمولاً برای افزایش قدرت و قلمرو، گسترش دین و برپائی احکام آن یکی از مهم‌ترین بهانه‌ها به شمار می‌آمد. انجام فریضه جهاد برای گسترش دین اسلام اصلی‌ترین مستمسک مسلمانان برای کشورگشائی در سرزمین‌های غیر اسلامی بود. اما آنگاه که برخی از این گونه حکومت‌ها می‌خواستند در درون سرزمین‌های اسلامی و علیه دیگر رقیبان مسلمان خود دست به توسعه‌طلبی بزنند، از آنجا که حکم جهاد کاربرد چندانی برای لشکر کشی در درون دارالاسلام نمی‌توانست داشته باشد، تلاش برای برپاداشتن برخی دیگر از احکام دین را دستاویز خود می‌کردند. یکی از این دست بهانه‌ها، تلاش برای کمک به انجام فریضه حج اتباع خود بود. از آنجا که پیش نیاز انجام چنین فریضه‌ای امنیت راههای گذر حاجیان از سرزمین خود تا مکه و مدینه بود، دولت‌های مسلمان همواره یکی از وظایف خود را برقراری چنین امنیتی می‌دانستند و به همین بهانه و در واقع برای توجیه توسعه‌طلبی خود، در قلمرو همسایگان دست به دخالت و کشورگشائی می‌زدند. در ایران به نظر می‌رسد دولت‌های مسلمان شرق ایران بیشتر به این بهانه دست یازیده باشند. چه حاجیان سرزمین آنان بودند که برای انجام حج باید از مرکز و غرب ایران گذر می‌کردند.

طرح چنین ادعاهائی در تاریخ ایران بعد از اسلام، گویا از روزگار غزنویان آغاز و تا میانه‌های روزگار صفویه ادامه یافته است. در این نوشته تلاش شده است روند طرح این ادعاها از سوی دولت‌های مستقر در شرق ایران در مناسباتشان با دولت‌های مرکز و غرب ایران در دوره یادشده بررسی شود. از این روی این یک مطالعه طولی و تا اندازه‌ای مقایسه‌ایست و سعی می‌کند چگونگی زنده بودن یک ادعا را در طول چند دوره از تاریخ ایران نشان دهد.

واژگان کلیدی: راه حج، دولت‌های شرق ایران، توسعه طلبی، جهاد.



*The Hajj issue in relations of the governments of East
Iranian with Western counterparts
(from Ghaznavid to the Safavid)*

M. A. Sadeghi¹

Abstract

Like today, in the last world, expansion of governments were usually part of the requirements of the require justification for legitimacy. This justification is a pretext and excuse rather than a reflection of all the facts. In those days one of the most important governments pretext for expansion was the religious justification. To spread the Muslim religion and its precepts by holding was usually one of the most important excuses of Muslim governments to increase the power and territory. The duty of Jihad, was the main pretext for the conquest of Muslims in non-Islamic lands. But when some of these governments wanted expansion within the territory of Muslim and against other competitors, Because of the limited use of jihad for campaign in the Dar-al-Islam, attempt to other precepts by holding were their excuse. One of these excuses was trying to help performing the Hajj duty to its own nationals. Since the introduction of the duty was security in the way of the pilgrims from Mecca and Medina within their territories, Muslim governments always knew one of their duties with such security. By this excuse, and in fact to justify its expansion in the scope of their neighbors, they would intervene and conquest. Such a thing seems to be pretext of The East Iranian Muslim governments. As their pilgrims to perform Hajj, must pass through the center and the West of Iran. Raising such claims in the history of Iran in the Islamic period, have started probably from Ghaznavid dynasty and continued until the middle of the Safavid era. So the comparative approach was adoted for this survey. More over, in this studs was attempted to show the result of a claim among several periods ay Iranian history.

Key words: The Hajj, the governments of East Iranian, expansionism,

¹ - Associate Professor, History Department, univ

Jihad.

مقدمه

شرق ایران، با اینکه دیرتر از بیشتر سرزمین‌های ایرانی به دست مسلمانان افتاد، در زمره نخستین سرزمین‌های اسلامی است که شاهد شکل‌گیری دولت‌های نیمه مستقل در قلمرو خلافت اسلامی بود. دولت‌های ایرانی این سامان، با آنکه نوعی استقلال و تشخص نسبت به دستگاه خلافت داشتند و حتی بسیار می‌شد که دچار اختلاف‌ها و درگیری‌هایی با این دستگاه می‌شدند، اما همواره خود را دولت‌هایی اسلامی با رسالت‌ها و الزامات یک دولت اسلامی می‌دانستند. در این راه آنها خود را نه تنها ناچار از برپائی و رونق بخشیدن به احکام و شرایع اسلامی در قلمرو خود می‌دانستند بلکه به دلیل موقعیت جغرافیائی قلمروشان، که آنان را در همسایگی سرزمین‌های غیر مسلمان قرار می‌داد، رسالت‌های دیگری را، از جمله دفاع از مرزهای مسلمانان در برابر اقوام غیر مسلمان و فراتر از آن گسترش قلمرو این مرزها به سرزمین‌های شرقی‌تر، نیز بردوش خود می‌دانستند. وظیفه اخیر در چارچوب حکم اسلامی جهاد صورت می‌پذیرفت. این حکم مهم‌ترین محمل و بهانه حکومت‌های شرقی ایران برای کشورگشائی و گسترش قلمرو، به ویژه در نواحی شرقی‌تر همچون هندوستان و ترکستان، بود. همین پدیده اینان را به عنوان حکومت‌های جهادگر، یا به اصطلاح غازی، در جهان اسلام آن روزگار نمایان و پرآوازه می‌کرد. به دلیل همین شرایط، این حکومت‌ها همگی از ویژگی نظامی و سپاهیگری بالائی برخوردار بودند و بدین گونه خواه ناخواه حکومت‌هایی توسعه طلب به شمار می‌رفتند. هر چند روند این توسعه‌طلبی، همانگونه که اشاره شد، می‌بایست به سوی شرق و سرزمین‌های غیر اسلامی سمت و سو پیدا کند، اما دلایل و زمینه‌های گوناگون، به ویژه نیروی سستی‌هنده و رزمجوی سپاهی که در دست این فرمانروائی‌ها تمرکز می‌یافت و به چیزی کمتر از جنگجویی بسنده نمی‌کرد، در عمل توسعه‌طلبی آنها را از سرزمین‌های غیر اسلامی در شرق فراتر می‌برد. به تدریج دامنه لشکر کشی‌های این گونه دولت‌ها به درون سرزمین‌های اسلامی، به ویژه سرزمین‌ها و ایالات مرکزی و نیمه غربی ایران نیز کشیده می‌شد. با اینکه این توسعه‌طلبی‌ها در ذات چنین



حکومت‌هائی نهفته بود، اما برای توجیه آن نیاز به محمل‌ها و بهانه‌های موجه، به ویژه محمل‌های شرعی و دینی، نیز داشتند. چه لشکرکشی‌های آنان قاعدتاً باید به جهاد با غیرمسلمانان محدود می‌شد و لشکرکشی در قلمرو خود مسلمانان و جنگیدن با مردمان و حکومت‌های مسلمان جهاد تلقی نمی‌شد. از این روی حکومت‌های شرقی در لشکرکشی به مناطق داخلی ایران، که قلمرو حکومت‌هائی غیر از آنان بود، همواره دستاویزهای دینی مشخصی را پیش می‌کشیدند، که معمولاً بیش از آن که دلیل واقعی جنگ باشد، توجیه زیاده خواهی‌های این حکومت‌ها در سرزمین‌های دیگر اسلامی بود. متهم کردن حکومت‌های مسلمان قلمروهای مورد نظر به فسق و فجور، انحراف، بی‌دینی یا بددینی، ناتوانی در برقراری امنیت برای مردمان مسلمان قلمرو خود و چیزهائی مانند این تهمت‌هائی رایج بود که معمولاً به وسیله حکومت‌های مسلمان شرق ایران به همتایانشان در مرکز و غرب ایران روا داشته می‌شد تا راه را برای زیاده خواهی آنان در این قلمروها هموارتر کند. در این میان متهم ساختن حکومت‌های این نواحی به ناتوانی در برقراری امنیت در قلمرو خود و در نتیجه ناامنی راهها برای گذر کاروان‌های بازرگانی و به ویژه کاروان‌های حاجیان حرمین شریفین، رواج بیشتری داشت. چه از یک سو به یکی دیگر از احکام مهم اسلامی، یعنی مسئله فریضه حج، مربوط می‌شد و از سوی دیگر به مسئله‌ای داخلی برای حکومت‌های مرکز و غرب ایران محدود نمی‌شد، زیرا، از دیدگاه حکومت‌های شرق ایران، حکومت‌های مرکز و غرب موظف بودند امنیت اتباع آنان را نیز در گذر از این مناطق، به ویژه برای رفتن به حجاز و بجای آوردن حج تأمین کنند. بررسی دلایل واقعی و همه دستاویزهای ظاهری این حکومت‌ها در لشکرکشی به این سوی جهان اسلام بحثی گسترده است که به مجالی فراخ‌تر برای پرداختن به آن نیاز دارد. آنچه در اینجا به آن پرداخته می‌شود تنها یکی از دستاویزهای این حکومت‌ها در مسیر توسعه‌طلبی به مناطق مرکزی و غربی ایران است که همان ادعای ناتوانی حکومت‌های این نواحی برای تأمین امنیت اتباع آنان در مسیر حج و به طور کلی تر اختلال در برپا داشتن فریضه مهم حج در جامعه اسلامی است. در اینجا از جمله گاهی این حکومت‌ها از سوی رقیبان شرقی خود مصداق «صَدَّ عَنْ مَسْجِدِ الْحَرَامِ» (قرآن کریم، آیه ۳۴ سوره انفال و آیه ۲۵ سوره حج) و در

شکلی فراگیرتر «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (قرآن کریم، آیه ۴۵ سوره اعراف، آیه ۱۹ سوره هود، آیه ۲ سوره منافقون و ...) معرفی می‌شدند که براساس قوانین اسلامی، مسلمانان، به ویژه حکومت اسلامی، موظف بودند با چنین قدرت‌هایی نیز جهاد کنند. در نگاه نخست ممکن است چنین به نظر آید که ادعای تلاش برای گشودن راه حج بیشتر از سوی اوزبکان و در مناسباتشان با صفویان مطرح شده باشد. اما با بررسی دقیق‌تر منابع، روشن می‌شود که پیشینه اینگونه ادعاها به اوایل قرن پنجم هجری باز می‌گردد. از آنجا که همه این ادعاها دارای ماهیتی یگانه و بیشتر برپایه فزونخواهی و توسعه‌طلبی است، در اینجا تلاش شده است روند کلی این ماجراها در درازای نزدیک به شش سده (سده پنجم تا یازدهم هجری) بررسی گردد. از آنجا که منابع تاریخی مربوط به این شش سده بسیار فراوان و پرشمار است، تلاش شد تا به اصلی‌ترین منابع هر دوره در پیوند با این موضوع استناد شود.

دوره آغازین: غزنویان در کشاکش با خاندان بویه

پیشینه ادعاهای حکومت‌های شرقی ایران مبنی بر گشودن راه حج و با هدف کشورگشائی در بخش‌های مرکزی و غربی ایران، به نظر می‌رسد به روزگار غزنویان بازگردد. پیش از آن در منابع گزارشی مشخص در این باره دیده نمی‌شود. با آنکه پیش از آنان سامانیان و صفاریان نیز کم و بیش نیم‌نگاهی به سرزمین‌های یاد شده داشتند و لشکرکشی‌هایی نیز به این قلمروها انجام دادند، اما گزارشی که نشان دهنده ادعای آنان مبنی بر گشودن راه حج برای توجیه لشکرکشی‌هایشان به این مناطق باشد دیده نمی‌شود. غزنویان از همان روزگار محمود، با آنکه مسیر اصلی جهانگشائیشان شرق (به ویژه هندوستان) بود به کشورگشائی در غرب قلمرو خود، یعنی نیمه غربی ایران نیز گرایش بسیاری داشتند. در همین راستا بود که محمود لشکرکشی گسترده‌ای را به قلمرو آل بویه در سرزمین‌های مرکزی و شمالی ایران انجام داد. در این زمان تلاش دولت غزنوی بر از میدان به در کردن رقیب شیعه مذهب خود، خاندان بویه، استوار بود. که علاوه بر نیمه غربی ایران، بر دستگاه خلافت نیز چیرگی داشت. غزنویان در یک بازی چند جانبه هم آل بویه و هم خلافت عباسی را متهم می‌کردند که توان برقراری امنیت در راه حاجیان حرمین را ندارند.



مهمترین نشانه این ناامنی را هم تسلط خلفای فاطمی شیعه مذهب مصر بر حرمین شریفین وانمود می‌کردند و به رخ خلیفه عباسی و امیران بوئی می‌کشیدند. برای نمونه در آغاز سال چهارصد و بیست و سه هجری فرستاده‌ای از سوی خلیفه تازه کار عباسی، القائم بامرالله، برای ابلاغ خبر درگذشت خلیفه القادر بالله و جلوس القائم، به بلخ، که آن زمان مسعود در آنجا حضور داشت، آمد (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۳۹-۴۵۵). در ضمن مذاکرات درباره شرایط مسعود برای عهد بستن با خلیفه تازه کار، یکی از شرایط مسعود این بود که خلیفه و خاندان بویه برای گشودن راه حج تلاش بیشتری کنند (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳) و این اشاره بدان بود که در این زمان فاطمیان بر حجاز و به ویژه حرمین شریفین چیرگی داشتند. افزون بر این از اشارات مسعود در خلال این گفتگوها نیز چنین برمی آید که یکی از اهداف پدرش محمود در لشکرکشی به اصفهان و ری نیز گشودن راه حج بود است: «ما را پدر به ری این کار را ماند» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳). یعنی پدرمان ما را در ری برای این کار گذاشت. «و چون وی گذشته شد، اگر ما را حاجتمند نکردندی سوی خراسان بازگشتن به ضرورت، امروز به مصر یا شام بودیمی (اشاره به قلمرو فاطمیان)» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳). اما ناخواسته در خلال همین گفتگو هدف اصلی دولت غزنوی که کشورگشائی و گسترش قلمرو با بهانه گشودن راه حج است نیز آشکارا نمایان می‌شود: «و لشکر بی‌اندازه جمع شده است و به زیادت ولایت حاجت است و لشکر را ناچار کار باید. اگر حرمت درگاه خلافت را نبودی، ناچار قصد بغداد کرده آمدی تا راه حج گشاده شدی» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳). در ادامه همین گفتگوها با سفیر خلیفه و در راستای بدنام کردن آنان و امیران بوئی و بازکردن راه خود برای دخالت در امور خلافت بغداد، از روش برخورد آل بویه با فاطمیان و بی‌عملی آنان در گشودن راه حج گلایه می‌شود: «و با آل بویه دوستی است و آزار ایشان جسته نیاید، اما باید که ایشان بیدارتر باشند و جاه حضرت خلافت را به جای خویش باز برند و راه حج را گشاده کنند که مردم ولایت را فرموده آمده است تا کار حج راست کنند چنانکه با سالاری از آن ما بروند و ما اینک حجت گرفتیم و اگر در این باب جهدی نرود، ما جدّ فرمائیم که ایزد، عزّ ذکره، ما را از این بپرسد، که هم حشمت است جانب ما را و هم عُدّت و آلت تمام و لشکر بی‌اندازه» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳-۴۴۴). البته مسعود غزنوی به علت مشکلات

درونی حکومت، به ویژه در سال‌های پس از این به خاطر درگیری با نیروی تازه نفس سلجوقیان، نتوانست در عمل گامی برای لشکرکشی و دخالت در قلمرو بوئیان، به بهانه گشودن راه حج، بردارد.

پس از پیروزی سلجوقیان بر غزنویان، بازماندگان این خاندان به فرمانروائی بر بخشهائی از شرق ایران و سرزمین‌هائی از هندوستان بسنده کردند و با حکمرانی سلجوقیان در بیشتر ایران زمین و سرزمین‌های پیرامون آن، غزنویان توان و امکانی برای دخالت در نواحی مرکزی و غربی ایران به هر بهانه، از جمله گشودن راه حج، نداشتند. سلجوقیان نیز از آنجا که خود بر بیشتر سرزمین ایران، به ویژه مرکز و نیمه غربی آن و حتی بغداد، چیره بودند، اینگونه بهانه جوئی‌ها از سویشان منتفی بود. تنها زمانی که می‌توان گمان کرد سلجوقیان برای مداخله در امور مناطق مرکزی و غربی ایران می‌توانسته‌اند گشودن راه حج را بهانه قرار دهند، زمانی است که به تازگی در خراسان بر غزنویان پیروز شده و هنوز به نواحی مرکزی و غربی ایران دست نیافته بودند. منابع سلجوقی گزارشی از چنین ادعائی از سوی سلجوقیان مطرح نمی‌کنند. شاید هم این احتمال نیز منتفی باشد، چه در همین زمان مورد بحث، سلجوقیان به دلیل گرفتاری‌های گوناگون دستگاه خلافت و ناتوانی خاندان بویه، بلافاصله توانستند نواحی مرکزی ایران را نیز فراچنگ آورند و منشور تایید پادشاهی خود از سوی خلیفه را کسب نمایند (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۸؛ راوندی، ۱۳۸۰: ۱۰۵؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۰؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۵۲) اگر گزارش راوندی از نامه سلجوقیان به خلیفه پس از چیرگی بر مسعود غزنوی درست باشد اینان ضمن اعلام اطاعت از خلیفه، کوششهای خود برای پرداختن به جهاد و به جای آوردن حج را نیز یادآوری کرده‌اند (راوندی، ۱۳۸۰: ۱۰۳). اما به نظر می‌رسد اشاره به اهتمام به حج از سوی سلجوقیان در این زمان خاص چندان به واقعیت نزدیک نیست و از افزوده‌های راوندی به نامه سلجوقیان به خلیفه عباسی است. چه از یک سو اینان به تازگی وارد قلمرو اسلامی شده بودند و بعید است در این زمان کوتاه فرصت اقامه حج یافته باشند و از سوی دیگر در سلجوقنامه ظهیری که منبع اصلی راوندی در این گزارش و بیشتر گزارش‌های دیگر اوست تنها اشاره به جهاد شده و از حج سخنی به میان نیامده است (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۷). سلجوقیان البته بعدها در

اوج قدرت خود در زمان ملکشاه بر بیشتر نواحی جزیره العرب حتی یمن نیز دست یافتند (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۹-۸۰) و در ناحیه حجاز در مسیر کاروانهای حاجیان به مکه و مدینه آثار خیری برای رفاه حال آنان بنیاد نهادند (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲؛ راوندی، ۱۳۸۰: ۱۳۱؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۹).

خوارزمشاهیان فرمانروایانی دیگر از شرق ایران‌اند که رو به سوی غرب داشتند. با آنان در این راه درگیری‌های فراوانی با حکومت مرکز و نیمه غربی ایران، سلجوقیان عراق، و حتی خلافت عباسی داشتند و نیز به ویژه خلیفه عباسی را به کوتاهی در کار جهاد و حفظ ثغور مسلمانان متهم می‌ساختند (جوینی، ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م: ج ۲، ۹۶-۹۷) اما نشانه‌ای دیده نشده که در این راستا گشودن راه حج را نیز بهانه ساخته باشند. گزارشی نیز مبنی بر اعزام کاروان حج از سوی برخی از خوارزمشاهیان در منابع وجود دارد (جوینی، ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م: ج ۲، ۹۶) که تا اندازه‌ای می‌تواند اینگونه ادعاها را از سوی آنان منتفی سازد.

پس از خوارزمشاهیان مغولان نیروی دیگری هستند که از شرق وارد ایران شده و رو به سوی غرب داشتند. از آنجا که مغولان در زمان ورود به ایران و حتی روزگاری پس از گشودن و استقرار در شرق و غرب آن دارای ادیان و عقاید غیر اسلامی بودند طبیعتاً در راه فتوحات خود نمی‌توانستند بهانه گشودن راه حج را پیش بکشند. هرچند این نکته که آیا آنان پس از اسلام آوردن در ایران و به ویژه در درگیری با مملوکان مصر و شام، که بر حرمین نیز تسلطی داشتند، از چنین بهانه‌ای بهره برده باشند یا نه، مسأله‌ای دیگر و درجای خود قابل بررسی است.

دوره میان‌ی: تیموریان در راه تصرف مرده ریگ ایلخانان

جانشینان ایلخانان مغول در ایران زمین، یعنی تیموریان، در این زمینه وضعیتی دیگرگونه داشتند. اینان، هرچند ادعای خویشاوندی با مغولان می‌کردند، در زمان آغاز کشورگشائی‌های خود در ایران سالها بود که اسلام را پذیرفته بودند و اتفاقاً به کشورگشائی‌های خود، چه در سرزمین‌های اسلامی و چه در سرزمین‌های غیر مسلمان، جنبه‌ای کاملاً دینی داده بودند. تیمور بنیانگذار این خاندان، به توجیهات دینی برای همه

کارهایش، حتی جنایات سهمگینش، بسیار پایند بود. برای کشورگشائی‌هایش در سرزمین‌های غیرمسلمان، همچون روسیه، هندوستان و برخی از مناطق غیرمسلمان آسیای میانه، امر جهاد برای گسترش اسلام را بهانه می‌ساخت (یزدی، ۱۳۳۶: ج ۱، ۲۹۱-۲۹۳). اما در لشکرکشی‌های چندگانه خود به ایران زمین برای تصاحب مرده ریگ ایلخانان و حتی برخی دیگر از مناطق اسلامی، همواره یکی از بهانه‌هایش نا امنی راه حج بود. از جمله در سال ۷۸۸ه، که در آغاز لشکرکشی سه ساله خود به ایران (۷۸۷-۷۹۰ه) بود، زمانی که در مازندران به سر می‌برد و به دنبال بهانه‌ای برای لشکرکشی در سرزمین‌های مرکزی ایران بود، نا امنی کاروانهای حج در ایالت لرستان را پیش کشید و به این سرزمین‌ها یورش آورد (یزدی، ۱۳۳۶: ج ۱، ۲۸۸) او حتی در نامه‌های خود به فرمانروایان دیگر سرزمین‌های اسلامی، از جمله سلطان بایزید اول پادشاه عثمانی، نیز همین بهانه‌ها را برای توجیه یورش‌های سهمگین خود به قسمت‌های مختلف ایران بیان کرده است (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۱۶) شگفت اینکه تیمور حتی برای توجیه کشورگشائی‌های خود در سرزمین‌های مسلمان خارج از ایران نیز گاه از این بهانه بهره برده است. برای نمونه در لشکرکشی سه ساله خود به ایران زمین، هنگامی که در حدود سال ۷۸۹ه در نزدیکی نخجوان حضور داشت، برای سرکوب برخی از گروه‌های ترکمانان آناتولی به رهبری قرامحمد ترکمان در ناحیه بایزید (آیدین) و اونیک، مهم‌ترین بهانه‌اش این بود که: «در این اثنا به مسامع علیّه رسانیدند که ترکمانان دست تعدی و طغیان به ایذای مسلمانان دراز کرده، قافله حجاز و دیگر کاروانیان را متعرض می‌شوند و هیچ کس به امن و سلامت از آن راهها گذر نمی‌تواند کرد» (یزدی، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۳).

پس از مرگ تیمور، قلمرو بزرگی که او بدست آورده بود به سرعت تجزیه شد و نیمه غربی ایران به دست سلسله‌های ترکمان قراقویونلو و آق قویونلو افتاد و باز عملاً خاندان تیموری به خاندانی مستقر در شرق ایران تبدیل شد با کارکردها و جایگاهی تا اندازه‌ای مشابه دیگر دولت‌های شرق ایران پیش از خود. اینان دیگر همچون نیای خود توان چندانی برای مداخله در نواحی مرکزی و غربی ایران، به استثنای مواردی اندک، نداشتند. اما به هر روی به عنوان فرمانروایان مسلمان قلمرو خود می‌بایست در تامین امنیت کاروان‌های حج از



قلمرو خود به سوی مناطق مرکزی و غربی ایران کوشا بوده باشند. و احتمالاً باز یکی از مسائلی که در مناسبات آنان با فرمانروایان بخش‌های اخیر ایران سایه می‌افکنده است همین مسأله بوده است. گویا فرمانروایان بخش‌های غربی ایران نیز برای عدم درگیری و دور بودن از تهمت‌های فرمانروایان شرقی (تیموریان)، مبنی بر بسته بودن یا نا امن بودن راه حج حاجیان شرقی در قلمروشان، دست به کارهایی می‌زده‌اند. از جمله یعقوب آق قویونلو در سال ۸۹۱ هـ ضمن دستور «تجهیز محمل مبارک»^۱ برای حج سال آینده، تاکید داشت که فرمانی ویژه در این زمینه برای مردمان خراسان و مازندران، که در قلمرو تیموریان قرار داشتند، صادر گردد. این فرمان به قلم فضل‌الله بن روزبهان خنجی است و خوشبختانه عیناً در تاریخ عالم آرای امینی او برجای مانده و در آن به ویژه بر تامین امنیت و وسایل رفاه حاجیان خراسان و مازندران، که از قلمرو او می‌گذشته‌اند، تاکید شده است (خنجی، عالم آرای امینی، ۱۳۸۲: ۲۲۲-۲۲۳). گویا مسأله راه حج تا اواخر دوره تیموریان نیز همچنان میان آنان و فرمانروایان بخش مرکزی و غربی ایران مطرح بوده است. اگر نامه شاه اسماعیل به یکی از فرمانروایان شرق ایران، آنگونه که دکتر عبدالحسین نوائی حدس زده‌اند، در پاسخ نامه‌ای از سلطان حسین بایقرا باشد، به نظر می‌رسد این سلطان گورکانی نیز از ناامنی راه حج در قلمرو شاه اسماعیل (راست یا دروغ) گله‌مند بوده است (نوائی، ۱۳۴۷: ۵۱). اما پاره‌ای منابع دیگر این نامه را در پاسخ به نامه شیبک خان ازبک می‌دانند (قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۰۶-۱۰۸).

دوره پایانی: اوزبکان در برابر صفویان

نقطه اوج چنین ادعاهائی از سوی دولت‌های شرقی ایران از جانب دولت اوزبکان و در روزگار فرمانروائی صفویان بر ایران مطرح گردید. اوزبکان از همان نخستین سالهای چیرگی بر ماوراءالنهر و همسایگی با صفویان، همواره یکی از بهانه‌هایشان برای دست اندازی بر قسمت‌های شرقی ایران مسأله ناامنی راه حج در قلمرو صفویان برای حاجیان ماوراءالنهری

۱- منظور از آن محملی ویژه است که به طور سنتی برای کاروان حاجیان یک قلمرو سیاسی بسته می‌شد، در این باره رک فضل‌الله بن روزبهان خنجی (۱۳۶۲)، سلوک الملوک، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، صص ۳۶۴-۳۶۵.

بود. به نظر می‌رسد پاره‌ای عالمان درباری در تلقین چنین ادعاهائی به آنان مؤثر بوده‌اند. از همه آنان مؤثرتر فضل الله بن روزبهان خنجی است که دشمنی عمیق و دیرین نسبت به صفویان داشت و از هر ابزاری برای تحریک اوزبکان و دیگر حکومتها همسایه ایران برای هجوم به ایران بهره می‌برد. او در آثار متعدد خود به روشهای گوناگون با در پیش کشیدن مسأله حج و وظایف خلیفه و سلطان در برپا داشتن آن، لزوم اقدام اوزبکان برای تصرف ایران و گشودن راه حج را یادآور شده است. او از یک سو از جنبه نظری در کتاب سلوک الملوک، که به نام عبیدالله خان اوزبک نوشت، وظایف سلطان در رهبری حاجیان به حرمین یا دست کم تعیین امیرالحاج از سوی خود برای این کار را به تفصیل گوشزد می‌کند (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۶۳-۳۶۴) و آنگاه به وظیفه سلطان برای تدارک محمل حج در هر سال و فرستادن این محمل به همراه کاروان حاجیان قلمرو خود به حرمین به عنوان نماد توجه و اهتمام به برپا داشتن حج اشاره می‌کند و پیشنهاد دیرینه این سنت در حکومت‌های اسلامی را یادآور می‌شود (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۶۴-۳۶۵؛ خیراندیش، ۱۳۸۵: ۵۹۵-۵۹۶) او در اثر دیگر خود، مهمان نامه بخارا، که در روزگار شبیک خان اوزبک و به نام او نگارش یافت، پا را از این فراتر گذاشت و عملاً و آشکارا خان اوزبک را برانگیخت تا، به بهانه گشودن راه حج، به قلمرو صفویان لشکرکشی کند. در همین راستا او در گزارش تکاپوهای نظامی این فرمانروای اوزبک در آغاز کار و پیش از توجه به ایران، یعنی زمانی که شبیک خان در حدود ۹۱۴هـ درگیر نبردهای گسترده و پیروزمندانه‌ای با قزاق‌ها در نواحی دشت قیچاق در جنوب روسیه امروزی بود، از فرصت استفاده کرده و ضمن توصیف نبردهای خان اوزبک، به او تلقین می‌کند که پس از این پیروزی‌ها بهتر است ایران را تصرف کند تا پس از فتح آنجا بتواند به سوی مکه و مدینه روی آورد. او این مضمون را در لابلای اشعار مدحی خود درباره شبیک خان مطرح می‌کند:

نه که تنها قزاق می‌گیرد سال دیگر عراق^۱ می‌گیرد

۱- در اینجا منظور از عراق به طور کلی نیمه غربی ایران است که در آغاز کار صفویان بیشتر قلمرو آنان را تشکیل می‌داد، در برابر خراسان که نیمه شرقی را می‌گفتند.



چون که لشکر ز دشت ^۱ باز آرد	روی همت سوی حجاز آرد
صرف گنج و خزینه کند	جای در مکه و مدینه کند
خان شیبان امام عالم باد	دشمنش از همه جهان کم باد

(خنجی، ۱۳۴۱: ۲۲۶)

و در جای دیگر در گزارش همین ماجراها باز از فرصت بهره می‌جوید و سخن خود را اینگونه پیش می‌برد:

چو اولجه ^۲ ز قوم قزاق آوری	دگر رو به ملک عراق آوری
ز مشرق چو آئی به آئین حرب	چو خورشید خواهی شدن تا به غرب
اگر ملک تو مشرق و مغرب است	ولی منزلت مکه و یثرب است

(خنجی، ۱۳۴۱: ۲۲۶)

افزون بر این، آنگونه که امینی هروی نیز به درستی یادآور شده است، پیروزی‌های برق‌آسای شیبک خان در ماوراءالنهر و خراسان، در نبود قدرتی فائق در این سرزمین‌ها، نیز در ابراز اینگونه ادعاهای بلندپروازانه مؤثر بوده است: «در اندک فرصتی او را فتوحات کلیه روی نموده، همواره عَلم خیال در مکه و مدینه می‌افراشت و تخم اندیشه در زمین مصر و شام می‌کاشت» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۸).

شیبک خان اوزبک همچنین بی‌میل نبود، همچنانکه سال‌ها بعد سلطان سلیم عثمانی پس از فروپاشی ممالیک مصر و شام و بقایای خاندان عباسی در مصر خود را خلیفه خواند، ادعای خلافت کند. البته سلیم به دنبال این ماجراها و به طور طبیعی خود را متولی امر حج در جهان اسلام نیز معرفی کرد و عنوان خادم الحرمین الشریفین نیز بر خود نهاد، چه با توجه به تسلط او بر جزیره العرب دور از انتظار نبود (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۸۰). اما اینکه خان اوزبک در آن سوی شرق اسلامی ادعای خلافت و به تبع آن تصدی امر حج کند بیشتر تحت تأثیر

۱- منظور دشت قباچاق است.

۲- الجه و اولجه به معنای غنیمت جنگی است.

کسانی همچون فضل‌الله بن روزبهان خنجی است که در آثار خود در تحریک او به چنین ادعائی کاملاً مؤثر بودند. خنجی در مهمان‌نامه بخارا در بسیاری جاها از شیبیک خان با عنوان خلیفه‌الرحمان یاد می‌کند و سپس در سلوک الملوک نیز، که در زمان جانشین شیبیک خان نوشته شد، فصلی را در توجیه امکان خلافت غیر عرب، از جمله ترکان، اختصاص می‌دهد که نشانگر تلاش‌های گسترده او در راه توجیه ادعای خلافت اوزبکان است (خنجی، ۱۳۶۲: ۷۸-۷۹). خان اوزبک نیز به دنبال همین تلقین‌ها در یکی از نامه‌هایش به شاه اسماعیل صفوی، که گویا در نزدیکی‌های سال ۹۱۶ه نوشته شده است، ضمن همه ادعاهای بزرگ و کوچک خود، ادعای خلافت نیز کرده است: «... و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده...» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۱). بدین ترتیب او بیش از دیگر حاکمان پیش از خود در شرق ایران می‌توانست مدعی گشایش و امنیت راه حج باشد.

با چنین مقدماتی می‌توان حدس زد که خان تازه نفس و فزونخواه اوزبک تا چه مایه در اثر سخنان کسانی چون خنجی و پیروزی‌های درخشان خود در آغاز کار، برای هجوم به ایران صفوی پراکنجه شده باشد. اگر گزارش عالم‌آرای شاه اسماعیل، که عمدتاً روایاتش آمیخته به داستان و افسانه است، درست باشد به نظر می‌رسد خان شیبانی حتی پیش از مطرح کردن اینگونه مسائل در مناسباتش با صفویان، در مراودات خود با باقیمانده تیموریان در خراسان پس از درگذشت سلطان حسین بایقرا، نیز گاهی اهتمام خود به گشودن راه حج و روی آوردن به حرمین را، هرچند با زبانی دوستانه، نمایان کرده است (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۲۹۴). اما اصل ماجرا از زمانی آغاز شد که خان اوزبک با برانداختن بقایای تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان عملاً با دولت شیعه مذهب و تازه نفس صفوی، به رهبری شاه اسماعیل، همسایه شد. بدین گونه راه برای فزونخواهی‌های او هموارتر شد. چه در اینجا با صفویان، علاوه بر رقابت سیاسی، اختلاف مذهبی نیز داشت. گویا اندکی پیش از سال ۹۱۶ه، شیبیک خان در نامه‌ای به شاه اسماعیل در توجیه درازدستی‌های خود به خراسان و فزونخواهی‌های آینده خود، عمده‌ترین بهانه‌ای را که مطرح کرده، گشودن راه حج بوده است. متأسفانه اصل این نامه و پاسخ شاه اسماعیل به آن برجای نمانده است اما چکیده مضمون هر دو نامه در منابع عصر صفوی به چشم می‌خورد. آنچه بیش از هر چیز در نامه

شیبک خان توجه مورخان صفوی را به خود جلب کرده است همین ادعای او مبنی بر گشودن راه حج است که ضمناً با بی‌تی نیز آن را تکمیل کرده بود:

ما راطمع به ملک عراق^۱ خراب نیست
گر مکه و مدینه نگیرم حساب نیست
از پاسخ شاه اسماعیل نیز تنها این یک بیت باقیمانده است که بازپاسخ به رجزخوانی‌های
خان اوزبک در مسئله مورد بحث است:

هر کس به جان غلام علی بوتراب نیست
صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست
(روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۴۰)

این نامه‌نگاری‌ها همچنان ادامه یافت. خوشبختانه متن دو نمونه از این نامه‌ها در متون تاریخی و مجموعه‌های منشآت روزگار صفوی برجای مانده است. برپایه یکی از همین نامه‌ها گویا در اوایل سال ۹۱۶هـ شیبک خان در نامه‌ای سراپا توهین و آمیخته با خودبزرگ بینی‌های دور از واقع، به شاه اسماعیل اخطار می‌کند که راه‌های حج را آماده کند تا او و سپاهیان‌ش (از راه ایران) به حج رهسپار شوند: «دیگر آنکه چون زیارت مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههائی که متعلق به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۲) اصل پاسخی که شاه اسماعیل به این نامه داده است متأسفانه در دست نیست اما مضمون آن از نامه دیگر شاه اسماعیل، که به نظر می‌رسد در هنگامه محاصره شیبک خان در مرو نوشته است، روشن می‌گردد. «سابقاً تو به ما نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته، عن قریب جهت امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد امام فوق البشر علی بن موسی الرضا، علیه التحیه و الثنا داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب می‌گماریم و چون وعده تو

۱- در اینجا منظور از عراق به طور کلی نیمه غربی ایران است که در آغاز کار صفویان بیشتر قلمرو آنان را تشکیل می‌داد، در برابر خراسان که نیمه شرقی را می‌گفتند.

به وفا نرسید ما به مقتضای حدیث روح افزای العهده دین عمل نموده، لوای جهانگشای به جانب مشهد مقدسه برافراختیم» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۷) البته به نظر می‌رسد این نامه در آستانه نبرد معروف مرو میان شاه اسماعیل و شیبک خان نوشته شده باشد. در آن شاه اسماعیل به خان اوزبک یادآوری می‌کند که او اکنون طبق وعده خود تا نزدیکی مرو آمده، اما خان به استقبال او نیامده است. این اشاره بدان است که خان اوزبک، که پیش از آن لاف و گزافی فراوان در برابر شاه اسماعیل می‌زد، پس از حرکت شاه اسماعیل به سوی خراسان، به شتاب خود را از هرات به مرو رساند، در قلعه آن متحصن شد و از نبرد رویاروی با شاه اسماعیل خودداری کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۱-۳۳۲؛ قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۰۹). این نامه در واقع نوعی فریب جنگی بود تا خان اوزبک از قلعه بیرون آورده شود. چه در آن شاه اسماعیل اشاره می‌کند که چون خان اوزبک از قلعه مرو بیرون نیامده و به اصطلاح شرایط مهمانداری! را رعایت نکرده است، او نیز عجالاً از مرو باز می‌گردد و در آغاز بهار آینده آماده نبرد خواهد بود (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۷-۸۸). این بخشی از همان برنامه‌ای است که مورخان صفوی از آن به عنوان عقب نشینی ساختگی شاه اسماعیل از کنار قلعه مرو برای بیرون کشیدن شیبک خان یاد می‌کنند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۵-۳۳۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۵۰؛ قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۱۰-۱۱۱). به دنبال آن خان مغرور و از همه جا بی‌خبر اوزبک، که امر بر او مشتبه شده بود، برای تعقیب لشکریان صفوی از قلعه مرو بیرون آمد و در نزدیکی آبادی محمودی به دام سپاه آماده صفوی افتاد. بخش بزرگی از سپاهیان و از جمله خود او کشته شدند و سر پر شور و شر او از تن جدا و به حضور شاه اسماعیل آورده شد. ماجراهای بعدی این سر خود داستانی دیگر است (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۹-۳۴۶). بدین ترتیب لاف و گزاف‌های خان اوزبک مبنی بر گشودن راه حج و رسیدن به مکه و مدینه از سر او بیرون رفت.

جانشینان شیبک خان نیز در هنگام درگیری با صفویان بی‌میل نبودند تا همچون او ادعای گشودن راه حج به وسیله تسخیر قلمرو صفویان را مطرح کنند. البته هیچ یک از آنان با شدت و سرسختی شیبک خان چنین مسأله‌ای را مطرح نکردند. این واقعیت شاید ناشی از آشکار شدن عمق بیهوده گوئی‌ها و خودبزرگ بینی‌های شیبک خان برای همگان و به ویژه



جانشینانش در این ماجرا باشد. عبیدالله خان اوزبک، که پس از شیبک خان به فرمانروائی اوزبکان رسید در زمان شاه اسماعیل جسارت چندانی برای تجاوز به قلمرو صفویان نداشت. اما با روی کار آمدن شاه تهماسب نوجوان و درگیری‌ها و اختلاف‌های قزلباشان در دهه نخست پادشاهی او، این خان اوزبک نیز انگیزه‌ای برای دست اندازی به مناطق شرقی قلمرو صفویان بدست آورد. گویا در همین هنگام است که او نیز، هرچند تلویحاً، ادعای گشودن راه حج را مطرح می‌کند. با آنکه این ادعا در تاریخ‌های رسمی آن روزگار بازتاب نیافته است، اما یکی از تذکره نویسان معاصر عبیدالله آشکارا این تمایل او را گزارش کرده است. نثاری بخاری، نویسنده تذکره مذکور احباب، که در قلمرو اوزبکان می‌زیسته و تذکره ادبی‌اش را نیز در همانجا نوشته است، در شرح احوال عبیدالله خان و اشغال هرات به دست او در ۹۳۶ هـ، به علاقه خان اوزبک به تسخیر عراق برای رفتن به مکه و مدینه اشاره می‌کند. از اشاره او به خوبی پیداست که این خان اوزبک چندان جسارتی برای طرح صریح چنین ادعای نداشت و به گفته نثاری «نهفته» چنین خیالی را در سر می‌پرورده است. گزارش ادیبانه نثاری ضمناً آکنده از اصطلاحات موسیقائی است که مناسب همین حال بوده‌اند: «با وجود آنکه سلاطین همه آرزوی حکومت هری داشته‌اند، طبع همایونش [طبع عبیدالله خان] نهفته قصد صفاهان^۱ و عراق^۲ می‌نمود. گویا مقصودش آن بود که دفع مخالف^۳ کرده و در مقام حسینی کوچک و بزرگ^۴، عشاق^۵ را به نوا^۶ رسانیده، به طواف کعبه معظمه و زیارت مدینه مکرمه - زاده‌الله تعالی تعظیماً و تکریماً - مشرف گردد. چنان که این بیت شریف ناطق این معنی است:

۱- ضمن اینکه اشاره به قلمرو صفویان است ایهامی به یکی از گوشه‌های موسیقی ایرانی، به نام اصفهان، نیز می‌باشد.

۲- ایضاً رجوع به یادداشت پیشین.

۳- ضمن اینکه اشاره‌ای است به خاندان صفوی، به عنوان مخالفان دولت اوزبک، ایهامی به یکی از اصطلاحات موسیقی ایرانی نیز می‌باشد.

۴- حسینی کوچک و حسینی بزرگ نیز از جمله گوشه‌های موسیقی ایرانی است.

۵- ضمن اینکه اشاره به مشتاقان زیارت بیت الله الحرام دارد، عشاق نام یکی از گوشه‌های موسیقی ایرانی نیز می‌باشد.

۶- نوا از جمله گوشه‌های موسیقی ایرانی است.

چگونه دل نکشد جانب حجاز مرا بدین سبب که به سوی حجازم^۱ آهنگ است (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۰).

این خان اوزبک نیز، همچون خان پیشین خویش، توفیقی در گشودن قلمرو صفویان نداشت و تنها توانست یورش‌هایی هر از گاهی در خراسان انجام دهد و آنگاه که آوازه لشکر کشی شاه نوجوان صفوی به خراسان را می‌شنید، پیش از رسیدن سپاهیان ایران، به شتاب هرچه تمام تر خراسان را به سوی ماوراءالنهر ترک می‌کرد (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۸۵، ۲۹۲؛ عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۶-۸۷ و ۶۵-۶۶). برخی جانشینان او نیز، باز همچنان نهفته، گاه چنین ادعاهائی را مطرح کرده‌اند. از جمله در این باره می‌توان از براق خان پسر سونجک خان بن ابوالخیرخان که پس از مرگ عبداللطیف خان در ۹۵۹ هـ به حکومت رسید (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۳) یاد کرد. او که با دربار عثمانی علیه ایران سر و سرری داشت، از یکی از نامه‌هایش به سلطان سلیمان قانونی، فرمانروای عثمانی، چنین بر می‌آید که سلیمان پیشتر در راستای تقویت او برای یورش به قلمرو صفویان تعدادی توپ و ضربزن^۲ و سیصد تن ینی چری فرستاده بوده است (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۴-۳۱۵). براق خان نیز در دو نامه خود به سلیمان، ضمن نشان دادن وفاداری خود به سلطان عثمانی، به او قول داده است که به ایران حمله کند. او نیز همچون پیشینیانش، یکی از اصلی‌ترین اهداف خود برای تجاوز به ایران را گشودن راه حج وانمود می‌کند: «... به قوت بازوی عنایت الهی ... راه مکه معظمه و مدینه مکرمه را، شرفهماالله تعظیماً و تکریماً، مفتوح گردانیده، موانع مفسدان و مشرکان را که سد آن راه‌اند رفع سازد» (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۷). البته این اظهارات بیشتر کاربرد سیاسی داشته و گرنه آنگونه که منابع تاریخی، حتی آن دسته که در قلمرو خود اوزبکان نوشته شده است، نشان می‌دهند حاجیان قلمرو اوزبکان در دوره مورد بحث، مگر در زمانه درگیری‌های شدید نظامی میان صفویان و اوزبکان، آزادانه از ایران برای انجام مناسک حج به حجاز رهسپار می‌شده‌اند. از جمله در بسیاری از گزارش‌های نثاری بخاری می‌توان این واقعبت را دید

۱- حجاز نیز از جمله گوشه‌های موسیقی ایرانی است.

۲- نوعی توپ جنگی کوچک است.



(نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۷۳). ناگفته نباید گذاشت که برخی از حاجیان قلمرو اوزبک نیز از راه هندوستان و مسیر دریائی به سفر حج می‌رفتند. اینان بیشتر رجال سیاسی، علمی و دینی بودند که گذارشان به هندوستان و دربار گورکانیان هند می‌افتاد. وگرنه هندوستان راه عمومی و مناسبی برای حاجیان قلمرو اوزبک نبود (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۶۸، ۲۷۳). در زمانه آرامش در روابط دو طرف، حاجیان قلمرو اوزبک، حتی بزرگان آن دولت، نه تنها به آسانی و آزادانه از راه ایران به حج می‌رفته‌اند، بلکه حتی گاه از سوی صفویان مورد احترام و مهربانی نیز قرار می‌گرفته‌اند. چنانکه یک نمونه را در دوره شاه تهماسب عبدی بیگ شیرازی گزارش می‌کند و نمونه‌های فراوان دیگری را پس از آن در روزگار شاه عباس و جانشینانش در منابع تاریخی می‌توان دید. عبدی بیگ در حوادث ۲-۹۷۱ ه از جمله اینگونه گزارش می‌کند: «و در این سال از وجوه و اعیان طایفه ازبکیه ماوراءالنهر به عزیمت حج به عراق عجم آمده، به عنایت و شفقت شاهی ملحوظ گشته، به حجاز رفتند» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۲).

ماجرای بهانه گشودن راه حج در مناسبات اوزبکان و صفویان، در دوره شاه محمد خدابنده، پدر شاه عباس، نیز دیده می‌شود. عبدالله خان، حاکم مقتدر اوزبک در دوره مورد بحث، در مناسبات خود با دو دولت بزرگ و سنی مذهب تیموریان هند و عثمانی‌ها کوشش می‌کرد با بهانه گشودن راه حج به وسیله حمله به ایران، دولت‌های یادشده را در این راستا با خود همسو کند. او از یک سو در مناسبات خود با گورکانیان هند یکی از دلایل خود برای حمله به ایران را مشکلات حاجیان اوزبک برای رفتن به حج از راه ایران عنوان می‌کند. جالب اینجاست که اکبر نیز برای رفع این گونه بهانه‌های عبدالله خان، به او اعلام می‌کند که با فتح گجرات به وسیله دولت تیموری، راهی جدید برای حاجیان اوزبک باز شده است و آنها می‌توانند از این مسیر به حج بروند (ریاض الاسلام، ص ۹۲، ۹۴). عبدالله خان از سوی دیگر و با شدتی بیشتر همین دستاویز را در مناسباتش با عثمانیان به کار می‌برد. چه عثمانیان، برخلاف تیموریان هند، در موقعیت مورد بحث به شدت پذیرای این گونه مسائل، که می‌توانست دولت صفویه را هرچه ضعیف تر کند، بودند. آنگونه که از نامه وزیر اعظم عثمانی، جراح محمد پاشا، به عبدالله خان اوزبک بر می‌آید، خان اوزبک گویا در زمان

برتخت نشستن سلطان مراد سوم، که همزمان است با پادشاهی شاه محمد خدابنده در ایران، و شاید برای تبریکِ برتخت نشستن او، نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشته و در آن از جمله کارهای خیر خود را که به سلطان عثمانی گوشزد کرده است گشایش راه بیت الله الحرام برای طالبان ماوراءالنهری بوده است (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۶۴). گشودن راه بیت الله از سوی خان اوزبک، اشاره به لشکرکشی‌های او به خراسان و تصرف بخش‌هایی از آن در روزگار محمد خدابنده است. با روی کار آمدن شاه عباس اول ادعاهای عبدالله خان اوزبک همچنان ادامه یافت. خان اوزبک در نامه‌ای دیگر به همین سلطان عثمانی، که خوشبختانه متن آن برجای مانده و احتمالاً در اوایل دوره شاه عباس نوشته شده است، باز به تفصیل تلاش‌های خود برای گشودن راه حج برای حاجیان ماوراءالنهری در قلمرو صفویان، یا به گفته خود او «قرلباش اوباش»، را یادآور می‌شود (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۴۸). جالب اینجاست که او در همین نامه حتی لشکرکشی‌های خود به مناطقی همچون خوارزم، که در قلمرو صفویان نیست و بخشی دیگر از هم‌قبیلگان اوزبک او برآن فرمان می‌رانند که همچون او سنی مذهب نیز می‌باشند، را نیز با بهانه گشودن راه حج توجیه می‌کند: «مدّت متمادی است که جمعی از اشرار خوارزم، به سان سرخ سران^۱ سپاه روی، سدّ راه زائران و تاجران شده، دست تعدی بر زائران آن ارض اقدس و ولای مقدس دراز کرده، ...» (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۴۸). اما از سوی دیگر اوزبکان هنگامی که شاه عباس اول را از همان آغاز کار، برخلاف پدر ناتوانش، مرد عمل دیدند، به جای رجزخوانی‌های مرسوم پیشنهادشان، تلاش کردند تا از راه مذاکره، از یک سو مناطقی از قلمرو صفویان را که گشوده بودند حفظ کنند و از سوی دیگر از صفویان با مسالمت بخواهند تا اجازه سفر حاجیان ماوراءالنهری از راه ایران را بدهند. به گونه‌ای که به گفته افوشته‌ای نطنزی، عبدالمؤمن خان اوزبک، که تا پیش از لشکرکشی شاه عباس به خراسان در اوایل پادشاهی‌ش، اینگونه وانمود می‌کرد که قصد دارد، همچون تیمور گورکان، با تسخیر خراسان به عراق عجم و از آن سوی به شام و مصر و حجاز و یمن لشکر کشد، همین که خبر نزدیک شدن سپاه صفوی

۱- اصطلاحی است برابر قزلباش که در متون عثمانی و اوزبک به فراوانی به کار رفته است.



به خراسان را شنید، آنچنان دچار ترس شد که به شتاب درخواست صلح و سازش نمود (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۲۳-۴۲۲). بدین گونه که در حدود سال هزار هجری، هنگامی که شاه عباس برای بیرون راندن اوزبکان از خراسان روانه آن سامان بود، عبدالمؤمن خان اوزبک، که از سوی پدرش عبدالله خان در خراسان حضور داشت، در نامه‌ای به شاه عباس درخواست صلح و آشتی کرده و از جمله دلایل صلح جوئی خود را رفاه حال مسافران بیت الله الحرام اعلام نمود: «و چون در زمان سلطان حسین میرزا^۱ و اوزن حسن و پدران آن سلطنت دستگاه^۲ رفت و آمد به نوعی بوده است که تجار و مترددین به خاطر جمع به خانه مبارکه کعبه، زاده الله شرفاً رفت و آمد می‌نموده‌اند، اکنون در زمان دولت ما و آن سلطنت پناه طریق آن است که همان شیوه مرضیه مرعی باشد تا عازمان حرم محترم و تجار بلاد بلاکراه در مهد امن و امان آسوده حال باشند» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۱۶). شاه عباس نیز که به خوبی از نیت خان اوزبک و توان نظامی او آگاه بود، زیرکانه برقراری صلح میان دو طرف و به دنبال آن امنیت گذار حاجیان ماوراءالنهری از قلمرو ایران را منوط به عقب نشینی خان اوزبک از خراسان کرد: «اگر در مقام دوستی و مصالحه‌اند لایق آن است که از خراسان دست بازگرفته، به دستور زمان ایشان^۳ خراسان داخل ممالک محروسه ما و ماوراءالنهر بدیشان [اوزبکان] متعلق بوده باشد، فی‌مابین همایون ما و آن سلطنت پناه نیز به همان طریق و قاعده اتحاد قرار یافته، کدورت و نزاع به صلح و صلاح مبدل شود تا خلایق و عبادالله در مهد امن و امان بوده، از روی فراغ خاطر تجار و مترددین آمد شد نموده، زائران و عاکفان کعبه معظمه به زیارت بیت الله الحرام و مدینه سیدالانام مشرف گشته، ثواب آن به روزگار فرخنده آثار همایون ما و آن سلطنت پناه عاید گردد که دنیای فانی کرآمد آن نمی‌کند که به جهت سلطنت دو روزه دنیای بی‌بقا، در مقام آزار و اضرار مسلمانان و کافه خلایق ما و ایشان درآئیم» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۱۹). با این همه چند سال پس از این، در سال ۱۰۰۴هـ، هنگامی که میرقلبا با کولکلتاش، حاکم دست‌نشانده عبدالله خان اوزبک

۱- منظور سلطان حسین بایقراست.

۲- منظور پدران شاه عباس است.

۳- یعنی به روش پادشاهان پیشین یادشده در نامه عبدالمؤمن خان.

در هرات، با فرستادن سفیری به قزوین خواستار اجازه شاه عباس به حاجیان ماوراءالنهری برای گذر از ایران شد، شاه صفوی، آنگونه که اسکندر بیگ منشی، تاریخ‌نگار رسمی شاه عباس، وانمود می‌کند، ظاهراً بدون قید و شرط‌های پیشین «به میر قلبابا کوکلتاش منشور عنایت و التفات در قلم آمده درباب رخصت حج اوزبکیه ماوراءالنهر حسب المسئول حکم جهانمطاع عزّ اصدار یافت» (منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ج ۲، ۸۱۷). اما از لابلای اسناد رسمی برجای مانده از مناسبات دو طرف چنین برمی‌آید که پادشاه صفوی چندان هم به رایگان «رخصت حج اوزبکیه ماوراءالنهر» را نداده است. ماجرا از این قرار بوده که پیش از این در جریان تصرف هرات بدست عبدالله خان اوزبک، دو تن از موسیقیدانان دربار شاه عباس در هرات در زمان ولیعهدی، به نام‌های آهو و آهویره، به دست اوزبکان افتاده و به هرات برده شده‌اند. اکنون که کوکلتاش، دست‌نشانده خان اوزبک در هرات، درخواست اجازه عبور حاجیان ماوراءالنهری را کرده، شاه عباس نیز فرصت را غنیمت شمرده و با فرستادن نامه و سفیری به دربار عبدالله خان و یادآوری درخواست اخیر قلبابا، ضمن موافقت با آن، گویا این موافقت را مشروط به بازگرداندن آهو و آهویره به ایران کرده است (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۱، ۱۸۰-۱۸۷).

شاه عباس در دهه نخست پادشاهی خود، با سیاستی دوراندیشانه، نه تنها سرزمین‌های قلمرو صفویان را که به دست اوزبکان افتاده بود باز پس گرفت، بلکه با زیرکی خاص خود توانست در ماوراءالنهر و نیروهای اوزبک حاکم بر آنجا نیز نفوذ کند و با دخالت در رقابت‌های خاندان‌های حاکم در بخش‌های گوناگون آن سرزمین، در ضعف و چنددستگی اوزبکان و گسترش نفوذ ایران در ماوراءالنهر نقشی مؤثر داشته باشد (فلسفی، ۱۳۴۶: ج ۴، ۱۳۴-۱۳۹). البته اوزبکان به دلیل بافت قبیله‌ای و رقبتهای شدیدی که میانشان پدید آمده بود تا اندازه‌ای زیاد خود در این ضعف و پریشانی مؤثر بودند و شاه عباس نیز با استفاده از همین شرایط در اوضاع داخلی آنان به سود خود دخالت می‌کرد. بدین ترتیب پس از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان اوزبک، عملاً نیروی فائق و دولت متمرکزی برای اوزبکان باقی نماند تا بدان وسیله بتوانند به سوی سرزمین‌های شرقی ایران توسعه‌طلبی کنند و در این راه گشودن راه حج برای حاجیان ماوراءالنهری را بهانه قرار دهند. در روزگار شاه عباس



و جانشینانش، تحرکات نظامی خوانین اوزبک به سرزمین‌های شرقی ایران بسیار محدود و کم دامنه گردید و بیشتر در چارچوب تاخت و تاز و غارتگری‌های برخی از خوانین اوزبک و نه همه آنها محدود شد و دیگر از آن ادعاهای کشورگشایانه پیشینشان خبری نبود. از آن پس بیشتر شاهد رفت و آمدهای سیاسی و دوستانه میان بازماندگان خوانین اوزبک ماوراءالنهر و شاه عباس و جانشینانش هستیم. در لابلای همین رفت و آمدها گزارش‌هایی نیز از رفتن بزرگان و دیگر مردمان قلمرو اوزبک به حج از راه ایران به چشم می‌خورد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۹۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶۰-۳۷۰؛ واله اصفهانی (قزوینی)، ۱۳۸۰: ۳۸۲-۳۹۰). این ماجراها خود داستان قابل بررسی جداگانه‌ای است که مجال دیگری برای پرداختن به آن نیاز است.

نتیجه

روند ادعاهای حکومت‌های شرق ایران مبنی بر تلاش برای گشودن راه حج در قلمرو رقیبانشان در مرکز و غرب ایران، که گویا از اوایل قرن پنجم هجری در روزگار محمود غزنوی آغاز شده بود، داستانی دامنه‌دار شد که تا اوایل قرن یازدهم هجری و فرمانروائی اوزبکان، به مدت نزدیک به شش سده به درازا انجامید. در این مدّت بیشتر فرمانروائی‌های مسلمان شرق ایران، که قصد اصلیشان توسعه‌طلبی به سوی بخش‌های مرکزی و غربی ایران بود، همواره یکی از بهانه‌هایشان ناامنی راه حج در سرزمین‌های اخیر و کوتاهی حکومت‌های این نواحی در برقراری امنیت این راه بوده است. برخی از فرمانروایان شرقی همچون محمود غزنوی و تیمور گورکان می‌توانستند با این بهانه و بهانه‌های دیگری از همین دست، نواحی مرکزی (نمونه محمود غزنوی) و گاه سراسر ایران (نمونه تیمور) را درنوردند و با دستاویز برقراری امنیت راه حج، هزارن انسان را در مسیر لشکرکشی خود کشتار، دربند و بی‌خانمان کنند و بسیاری از آبادی‌ها را به ویرانی بکشانند. اما هنگامی که همه این رویدادهای هولناک اتفاق می‌افتاد دیگر خبر چندانی از اهتمام به انجام فریضه حج از سوی این فرمانروایان یا تشویق و حمایت اتباعشان برای بجای آوردن آن به چشم نمی‌خورد. ای بسا خود این لشکرکشی‌ها برای مدتی راه حج را ناامن‌تر نیز می‌کرد. به نظر

می‌رسد بیشتر ادعاها مربوط به پیش از لشکرکشی‌هاست و به اصطلاح امروزی کاربرد تبلیغاتی دارد و پس از جهانگشائی‌ها، که همان هدف اصلی است، دیگر کسی پیگیر آن مواعید نیست. به هر روی چه آنان که با این ادعاها کشورگشائی کردند و چه آنان که توان یا مجال آن را نیافتند، همواره سخنشان بسیار به هم می‌مانست؛ و چقدر این سخن و ادعای مسعود غزنوی در اوایل قرن پنجم هجری، آنجا که به وسیله فرستاده خلیفه برای آل بویه پیغام می‌فرستد که: [آل بویه باید که] «راه حج را گشاده کنند که مردم ولایت را فرموده آمده است تا کار حج راست کنند چنانکه با سالاری از آن ما بروند و ما اینک حجت گرفتیم و اگر در این باب جهدی نرود، ما جدّ فرمائیم که ایزد، عزّ ذکره، ما را از این بپرسد، که هم حشمت است جانب ما را و هم عُدّت و آلتِ تمام و لشکر بی اندازه» (رجوع به متن مقاله). همانند است با سخن و ادعای همتای خود در اوایل قرن دهم هجری، شیبک خان اوزبک، خطاب به شاه اسماعیل صفوی که: «چون زیارت مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند» (رجوع به متن مقاله).



منابع و مأخذ

- افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت الله (۱۳۵۰)، *نقاوة الأتار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی*، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۵۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی (ترجمه زبدة النصره)*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۳)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، (۳ج)، چاپ سوم، تهران، انتشارات مهتاب.
- جونی، علاءالدین عظاملک بن بهاء الدین محمد (۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱ م)، *تاریخ جهانگشا*، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، (۳ج).
- حسینی، صدرالدین علی (۱۳۸۰)، *اخبارامرا و پادشاهان سلجوقی*، ترجمه رمضان علی روح اللهی، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۶۲)، *سلوک الملوک*، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۲)، *عالم آرای امینی*، تصحیح اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۴۱)، *مهمان نامه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد ثیبانی)*، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۵)، *مسائل سفر حج خراسانیان در دوره تمدن اسلامی، در: مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوائی*، گردآورنده الهام ملک زاده، تهران، نشر نوگل، صص ۵۸۹-۶۰۷.
- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۳۸۰)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، اصفهان - تهران، تایید- امیر کبیر.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، (۳ج)، چاپ اول، تهران، اساطیر.

- ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹)، *تکملة الاخبار*، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- *عالم آرای شاه اسماعیل*، نویسنده گمنام، (۱۳۴۹)، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۲)، *تاریخ جهان آرا*، تهران، انتشارات حافظ.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۶)، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- قمی، قاضی احمد بن شرف الدین حسینی (۱۳۵۹)، *خلاصه التواریخ*، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، (ج ۲)، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- منجم یزدی، جلال الدین (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، به کوشش سیف الله وحیدنیا، چاپ اول، تهران، وحید.
- منشی ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، (ج ۳)، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب.
- مؤید ثابتی، سیدعلی، اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران، *کتابخانه طهوری*، ۱۳۴۶.
- نثاری بخاری، سید حسن خواجه نقیب الاشراف (۱۳۷۷)، *مذکر احباب*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، نشر مرکز.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۴۷)، *شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۵۰)، *شاه طهماسب صفوی: اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۵۲-۱۳۵۷)، *شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، (ج ۳)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تصحیح میرزا اسماعیل خان افشار، تهران، کلاله خاور.
- واله اصفهانی (قزوینی)، محمدیوسف (۱۳۸۰)، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم خلد برین)*، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، چاپ اول،



- تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان آرای عباسی*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶)، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، (۲ج)، تهران، امیرکبیر.